

داستان سر مقاله «کودتا»

احمد شهیدی

کوشه‌ای از خاطرات چهل و پنج سال روزنامه‌نگاری

۲۱۵

تا ماهها پس از کودتای مرداد ۳۲ در محافل سیاسی تهران همه جا سخن از سرمقاله «کودتا»ی اطلاعات بود. همه می‌دانستند که این مقاله تأثیر بسزائی در افواه و اذهان عمومی داشته؛ ولی چه کسی آن را نوشته و اصولاً چه شده که چنین مقاله‌ای به چاپ رسیده، بر همه مجهول بود.

این نکته همچون «راز سر به مهری» مکتوم مانده بود که اینک به مناسبت تقارن با چهل و ششمین سال انتشار آن مقاله، برای نخستین بار در این شماره «بخارا» فاش می‌شود.

نویسنده این مقاله آقای احمد شهیدی، سردبیر روزنامه اطلاعات تازه چند روزی بود که از سفر قاهره بازگشته بود. او در این سفر، در مراسم جشن‌های جمهوریت و انقلاب مصر شرکت جسته و قسمتی از گزارشهای مربوط این مراسم و جریان وقوع کودتا و انقلاب مصر را انتشار داده بود که ناگهان در تهران نیز حوادثی پیش آمد و کودتائی رخ داد. و اینک شرح ماجرا آن چنان که نویسنده بخاطر می‌آورد.

آن روز سه‌شنبه بود. بیست و هفتم مرداد ۱۳۳۲. از صبح هوای دم کرده نفس کشیدن را دشوار می‌کرد. ساعت هفت بود که من، به روال روزهای پیش، با اتومبیل جیب روزنامه روانه خیابان کاخ شدم. خیابانها خلوت بود. یک ربع ساعت بعد در برابر خانه شماره ۱۰۹ بودم. از اتومبیل که پیاده شدم، وضع خیابان را عادی و آرام یافتم. دو مأمور محافظ جلوی در بزرگ آهنی خانه قرار داشتند. به آرامی به طرف در رفتم. در گشوده شد. قدم به صحن حیاط گذاشتم. در آنجا نیز هیچ تغییری که جلب نظر کند به چشم نمی‌خورد. سر و صدائی به گوش نمی‌رسید. سکوتی بر اطراف حکمفرما بود. اما در نخستین برخورد با افراد داخل خانه، در نگاهها حال انتظار آمیخته با هیجانی مشاهده می‌شد. شاید چون من در درون خود چنین احساسی داشتم، دیگران را نیز چنان می‌دیدم. مستقیم به طرف پلکانی که در گوشه شمال شرقی حیاط قرار داشت حرکت کردم. وقتی به نزدیکی اتاق‌هایی رسیدم که در جبهه شمالی خانه، کمی بالاتر از سطح حیاط واقع شده بود، رئیس دفتر نخست‌وزیر را در اتاق کناری، پشت میز خود مشغول دیدم. با اشاره سر، سلامی کردم و به پلکان نسبتاً باریکی که به طبقه بالا منتهی می‌شد نزدیک شدم. از پلکان که بالا رفتم، با قیافه متبسم و آشنای سروان داورپناه مواجه شدم. او مأمور محافظ نخست‌وزیر بود و معمولاً کسانی که قصد ورود به آن اتاق را داشتند، می‌بایستی از لحاظ حفاظتی، بازرسی بدنی شوند. منتهی افرادی را که مورد اعتماد بودند و غالباً و با اجازه قبلی از دکتر مصدق دیدن می‌کردند، سروان داورپناه معمولاً دستی به روی لباسشان می‌کشید و بعد می‌گفت بفرمائید.

آن روز وقتی قدم به داخل اتاق گذاشتم و سلام کردم، نخست‌وزیر را که روی تخت خوابش دراز کشیده بود، با چهره‌ای کمی گرفته و برافروخته یافتم. با توجه به اوضاع و احوال روز، انتظاری جز آن نداشتم. همین که جواب سلام خود را شنیدم، روی صندلی کنار تخت قرار گرفتم.

اتاق کار و استراحت

این اتاق هم اتاق خواب بود و هم اتاق کار و پذیرائی نخست‌وزیر. در طبقه دوم ساختمان در سمت مشرق قرار داشت و به وسیله یک راهرو به اندرون مربوط می‌شد. اتاق نسبتاً وسیعی بود که پشت آن، تراسی قرار گرفته بود که گاهی در شب‌های گرم تابستان، وسایل خواب نخست‌وزیر را به آنجا منتقل می‌کردند. تخت خوابی فلزی و میزی در کنار تخت و چند صندلی ااثاث اصلی اتاق را تشکیل می‌داد. تلفن هم نزدیک تخت، در سمت چپ، به دیوار نصب بود. اتاق دیگری در همان طبقه، متصل به این اتاق بود. اعضای دولت برای جلسات کابینه و افراد نزدیک نخست‌وزیر و سایر رجالی که برای مشاوره و تبادل نظر و بحث و مذاکره قرار می‌مخصوص داشتند و یا از طریق دفتر دعوت می‌شدند در این محل اجتماع می‌کردند.

دکتر مصدق معمولاً لباس خانه به رنگ خاکستری در برداشت که تا بالا دکمه می خورد. شخصیت های داخلی را با همین لباس، در حالی که روی همان تخت خواب می نشست می پذیرفت، لیکن برای ملاقات با نمایندگان سیاسی و افراد خارجی، قاعدتاً کت و شلوار می پوشید و کراوات می زد. گاهی بعضی خارجیانی را که خودمانی تر بودند و جنبه رسمیتی در کار نبود، باز با همان لباس خانه می پذیرفت. به هر حال تمام امور مربوط به اداره کشور و وظایف نخست وزیری در همان خانه انجام می گرفت. علاوه بر دفتر نخست وزیری، دفتر معاون نخست وزیر و محل کار سایر کارمندان و همچنین قرارگاه افسران و مأموران محافظ در اتاق های طبقه اول مستقر بود. خانه یکی از پسران دکتر مصدق مجاور خانه محل سکونت نخست وزیر در خیابان کاخ واقع بود و دری که میان دو خانه قرار داشت، آن ها را به هم مربوط می کرد. باغ پشت خانه نیز که متعلق به خود نخست وزیر بود در اجاره اصل چهار بود. یک بار که دکتر مصدق در ۹ اسفند ۳۱ خود را در خانه اش در مخاطره دید، برای این که به محل امنی پناه برد، از طریق همین باغ، خود را به ستاد ارتش رسانید.

دکتر مصدق همیشه کلیدی به گردن داشت. این کلید قفل کیف دستی او بود که همیشه اسناد و مدارک مهم و کاغذهایی را که می خواست محفوظ بماند و فقط در موقع احتیاج از آنها استفاده شود، در آن کیف قرار می داد و در کیف را قفل می کرد و کلید را به گردن می آویخت که در امان باشد.

مدارک و اسناد و اوراق محتوی این کیف بیشتر در زمان حضور او در کنفرانسها و جلسات مهم بین المللی برای رسیدگی به دعاوی حقه ایران، در شورای امنیت و کنفرانس لاهه و نظائر آن مورد استناد و استفاده قرار می گرفت و در موقع لزوم از درون کیف خارج می شد. متتهی با کلیدی که در اختیار خود دکتر مصدق بود.

این مراقبت گاه تا درجه وسواس پیش می رفت و حاکی از نهایت بدگمانی او نسبت به امکان سوءاستفاده از آن اوراق و اسناد بود. حکایتها در این مورد نقل می کنند. از جمله آنکه دوستی به نقل از دکتر غلامحسین مصدق می گفت: در سفر لاهه و جریان رسیدگی به مسئله نفت در دیوان بین المللی دادگستری «پاپا» بحدی نگران آن بود که مبدا مدارک و اسناد حاکی از حاکمیت ایران به دست دشمن افتد که حتی وقتی می خواست پرونده امر را به وکیل خارجی ایران، پرفسور «رولن» بسپارد بیمناک بود و می گفت: «چگونه این پرونده را بطور کامل در اختیار کسی بگذارم؟» اما پس از آنکه عمل و رفتار پرفسور «رولن» اعتماد و اطمینان او را از هر جهت بخود جلب کرد نه تنها هر مدرک و سندی را با طیب خاطر به او می سپرد، علاوه بر قالیچه ای که از پیش برای او تهیه شده بود، بعد از دفاع مؤثر و مستدل پرفسور رولن، به دستور او، قالیچه دومی نیز در قبال

خدماتش به آن وکیل زبردست هدیه دادیم.» بهای این هدایا همچون خرج سفر به لاهه از جیب نخست‌وزیر پرداخت شده بود.

اکنون برای آماده شدن ذهن خوانندگان جهت پی بردن به جریانی که ماجرای نگارش این مقاله را پیش آورد به سوابق امر نظری می‌افکنیم.

تحصن و انتخابات

در نیمه دوم سال ۱۳۲۸ بود که جریان عادی انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی ناگهان دگرگون شد و جنب‌وجوشی در محیط سرد دستگاه گرداننده انتخابات پدید آمد. این دگرگونی را تحصن جمعی از به‌جان‌آمدگان از روش ارتجاعی طبقه حاکمه بوجود آورد. در رأس این تحصن جو مرد آزاده‌ای قرار داشت که سوابق درخشان او در کار سیاست، به این اقدام بی‌سابقه اهمیت خاصی بخشید.

روز جمعه ۲۲ مهر دکتر محمد مصدق در معیت گروهی از کسانی که با او هم‌رأی و هم‌عقیده بودند در دربار تحصن اختیار کردند. دلیل تحصن آنها نارضائی از جریان سوء انتخابات و مداخلات زیان‌بار مأموران دولت بود. گرچه مقامات درباری در برابر خواسته‌های آنان روی موافق نشان دادند و تعهد کردند که شکایاتشان مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت، اما وقایعی پیش آمد که ترتیب اثری به این اقدام اصلاح‌طلبانه داده نشد و مجلسین در ۲۰ بهمن گشایش یافت.

در خلال این احوال دکتر مصدق از نظر و خواسته خود عدول نکرد و در روز ۱۸ بهمن، در میتینگی که در میدان بهارستان ترتیب داده شد، سخت به افتتاح مجلسین بدون حضور نمایندگان تهران اعتراض کرد.

روز ۲۲ فروردین ۱۳۲۹ انتخابات تهران به انجام رسید و اکثریت انتخاب‌شدگان را کاندیداهای جبهه ملی تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب حضور دکتر مصدق و جمعی از یارانش شور و هیجان خاصی به وقایع و جریان‌های سیاسی بعدی بخشید. از آن جمله استیضاح از دولت رزم‌آراء در باب نفت بود که قرارداد الحاقی مورد موافقتش قرار گرفته بود.

دوران هیجان‌انگیز

در چنین احوالی بود که من سردبیری اطلاعات هفتگی را که تا آن زمان بر عهده داشتم به کناری نهادم و به جمع همکاران پرشور خود در هیئت تحریریه روزنامه اطلاعات پیوستم. ورود در این عرصه هیجان‌انگیز مطبوعاتی، دوران جدیدی را در فعالیت روزنامه‌نگاری در



● احمد شهیدی (عکس از علی دهباشی)

۳۱۹

AMBASSADE D'EGYPTE
EN IRAN

No. ۱۸۶

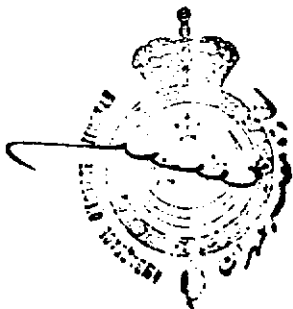
حضرت آقای احمد شهیدی
سردبیر محترم روزنامه اطلاعات
تهران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با اظهار تعارفات خود سفارت کبری مصر احتراماً با اطلاع حضرتعالی میرساند
که مقامات مربوطه مصری جنابعالی را دعوت نمود ه اند که در اعیاد و جشن های
فستیوال که از تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۳ برای مدت یک هفته بمناسبت عید ملی مصر
در قاهره داد خواهد شد شرکت فرمائید بنا علیهذا سفارت کبری مصر
تمنی است لطفاً سعی فرمایند که ورود حضرتعالی بقاهره د و روز قبل از تاریخ
انعقاد جشنهای فوق باشد

باتجدید احترامات

تهران ۱۶ ژانویه ۱۹۵۳



برابر من قرار داد که تا پایان جنبشی که در کشور پدید آمده بود دوام یافت. این دوره را من از هر جهت بهترین ادوار اشتغال خود در مطبوعات می‌شمارم و خاطراتی که از آن زمان برای من مانده عزیزترین و گرامی‌ترین یادبودهای ایام جوانی من است.

یکی از این خاطرات مربوط به زمان خلع‌ید و اخراج کارشناسان انگلیسی از آبادان بود. تابستان ۱۳۳۰ بود. یکی از بهترین خبرنگاران روزنامه برای دادن گزارشهای دقیق و سریع به خوزستان اعزام شده بود. او در آن هوای گرم نفس‌بُر، با علاقه‌مندی تمام، در هر ساعت از روز که خیر تازه‌ای کسب می‌کرد، با تلفن به اطلاع ما در مرکز می‌رساند. باید بخاطر آورد که در آن سالها از وسائل مخابراتی خیلی قدیمی، استفاده می‌شد. بهمین جهت هر وقت تلفنچی رونامه خبر می‌داد که از آبادان می‌خواهند صحبت کنند، من خود را از هیئت تحریریه یا سالن حروفچینی به تلفن‌خانه می‌رساندم. تلفن‌خانه در اتاقی درست در انتهای راهروی طبقه اول مؤسسه رو به آفتاب قرار داشت. وسیله تهویه و خنک‌کننده‌ای هم نبود. در چنان هوای خفه‌کننده‌ای، با اشتیاق تمام، گزارشی را که خبرنگار روزنامه می‌داد، یادداشت می‌کردم و وقتی با فریاد کشیدن - چون صدا بخوبی انتقال نمی‌یافت - گفت و گو انجام می‌گرفت، عرق‌ریزان به سمت حروفچینی می‌دویدم تا زودتر آن گزارش را به روزنامه برسانم. این جریان گاه در طول روز چندین بار تکرار می‌شد. در این گزارشها که مسرت‌بخش‌ترین صحنه‌های ملی شدن صنعت نفت به اطلاع مردمی که تشنهٔ خبرهای تازه بودند، می‌رسید.

* * *

قدم گذاشتن در این میدان فعالیت توأم با جوش و خروش، خودبخود مرا با شخصیت‌ها و مردان سیاسی مختلف‌المسلکی روبرو ساخت که از آنها درسها گرفتم. با عقاید و آراء متفاوتی آشنا شدم. دریافتم که چگونه مقام و شهرت، بخصوص در عالم سیاست، در اخلاق و روش و منش افراد اثر می‌گذارد. بعضی را به اوج رادمردی و انسانیت و آزادگی می‌رساند و برخی را به تدنی و انحطاط و نامردی و رذالت می‌کشاند. عده‌ای هم همان مردمان متوسط و بی‌بو و خاصیت و پذیرنده رنگ محیط باقی می‌مانند و به اصطلاح معروف رل نعش بازی می‌کنند. من در این میدان تنازع بقا بیشتر به شخصیت‌هایی نزدیک شدم که در آنها بارقه‌ای از شرافت و عزت نفس مشاهده کردم. پس از گذشت دهها سال، هنوز با احترام و تکریم از خصال انسانی آنها یاد می‌کنم و آنها را شایسته سرمشق قرار گرفتن نسل‌های جوان می‌دانم. اشتباه نشود. من هرگز نمی‌خواهم از شخصیتی بت بسازم. روزگار به من ثابت کرده که هیچ انسانی از عیب و نقص مبری نیست. همه دارای نقاط ضعفی هستند. منتهی در زندگی به افراد خاصی برمی‌خوریم که نقاط قوت چشمگیری دارند و به خاطر همان خصوصیات، می‌توان از

ضعف‌ها و کمبودهای خُلقی‌شان گذشت.

جای آن نیست که سخن در این مورد به درازا کشیده شود و به سبک و سنگین کردن اشخاصی که در آن زمان شناخته‌ام بپردازم. و معتقدم که محک زمانه و روزگار، عیار وجود هر کس را به طور شفاف آشکار خواهد کرد. گرچه سکه قلب خودش را نشان خواهد داد.

دیدارهای روزانه

سخن از دیداری بود که بامداد روز ۲۷ مرداد با دکتر مصدق داشتم. از چند ماه پیش از سقوط دولت، ترتیب چنین دیدارهایی، با موافقت شخص نخست‌وزیر، برای صبح اول وقت داده شده بود، به استثنای روزهایی که هیئت دولت جلسه داشت و یا قرار ملاقات‌های خاصی جزو برنامه روزانه رئیس دولت بود. هدف این دیدارهای مرتب بامدادی، کسب آگاهی به موقع و سریع از وقایع مهم کشور و اقدامات و فعالیت‌هایی که در دستگاه‌های مختلف مملکتی جریان داشت برای انعکاس و انتشار در روزنامه بود. ضمناً از این طریق، ذهن مسئولان روزنامه به وضع دولت در زمینه سیاست داخلی و خارجی نیز روشن می‌شد. قائل شدن چنین مزیتی برای اطلاعات از آن بابت بود که روش روزنامه در حفظ بی‌طرفی کامل و رعایت مصالح عالی کشور، بخصوص در آن موقع خطیر و حساس مورد قبول و تصدیق رئیس دولت بود. اطلاعات اساساً به طرفداری و حمایت از دولتهائی که بر سر کار بودند شهرتی یافته بود. حقیقت هم این بود که مدیر آن عقیده داشت تا زمانی که هر دولتی در راه خدمت به مملکت و مردم آن قدم برمی‌دارد باید از او حمایت و پشتیبانی شود تا بتواند کارهای مثبت و مفیدی انجام دهد. اما مسئله دولت مصدق، با سنگینی بار مسئولیتی که در مورد اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت به عهده گرفته بود جنبه دیگری داشت. یک وظیفه ملی شده بود برای مطبوعاتی‌ها که با او همساز و همراه باشند و ضمن انعکاس افکار عمومی و اظهارنظر و نقادی دلسوزانه و راهنمایی‌هایی در جهت حفظ منافع ملت، به تقویت موقع و تثبیت حکومتش بپردازند تا بتواند این بار سنگینی را که بر دوش گرفته تا پیروزی نهائی به سامان برساند. جوانانی که آن روز در اطلاعات گرد آمده بودند، با علاقه و اشتیاق بسیار و احساس مسئولیت، تمام نیرو و توان خود را در کسب اخبار موثق و انعکاس عقاید و نظرات سودمند به کار برند تا کمکی باشد برای از پیش بردن وظایفی که سازمان‌های مختلف ملی و دولتی و مراکز تصمیم‌گیری به عهده داشتند. با این طرز فکر و عمل نه تنها اعتماد و رضای خاطر مدیر روزنامه را جلب کرده بودند، بلکه مراتب صداقت و صمیمیتشان در خدمت به کشور، از آغاز نهضت ملی شدن نفت، مورد تصدیق و قبول شخص رئیس دولت و مسئولان امور و یاران و همکاران صدیق نخست‌وزیر قرار داشت. روزنامه‌نگار این خصوصیت

را دارد که عقیده و نظر و رویه‌اش با آنچه در روزنامه‌ها و مطبوعات عرضه می‌کند شناخته و برملا می‌شود. به اصطلاح معروف «دستش خوانده می‌شود». به هر حال رعایت این اصول باعث شده بود که دکتر مصدق، در این دیدارهای بامدادی، با اعتماد کامل و اطمینان خاطر، از وضع کارها و جریان امور کشور سخن گوید. از آنجا که در عمل بر او ثابت شده بود گردانندگان روزنامه جز آگاه ساختن و هدایت خوانندگان، با انعکاس بی‌غرضانه اخبار و مطالب روز هدف دیگری ندارند، این آزادی عمل را برای مسئول امور تحریری قائل شده بود که از برداشت‌های خود از اظهارات نخست‌وزیر، آنچه را موافق با مصالح کشور تشخیص می‌دهد برای انتشار روزنامه انتخاب کند. البته هرگز به منبع این گونه اخبار و اطلاعات کوچکترین اشاره‌ای نمی‌شد. هر روز در پایان این دیدارها، من به سرعت و مستقیم، خود را به دفتر روزنامه می‌رساندم و نخستین کاری که انجام می‌دادم، تدوین و تنظیم مطالبی بود که در طول راه، در ذهن خود آماده کرده بودم. این گزارشها هر روز در صفحه اول روزنامه، با عناوین شایسته و برجسته انتشار می‌یافت.

در اثنای این دیدارها، علاوه بر آنکه در جریان خبرها و مسائل مهم روز، بخصوص اقدامات و فعالیت‌های دولت در زمینه حل مسئله نفت قرار می‌گرفتم، با نظرات و افکار دکتر مصدق، این پیر سیاست و مرد دانای سرد و گرم روزگار چشیده آشنا می‌شدم.

هرگاه اوضاع آرام و خاطرش از جریان امور تا حدی آسوده بود، روی تخت می‌نشست و با خطاب «آقا جان» مطالبی را که در نظر داشت بیان می‌کرد، حتی اگر فرصتی بود و حالش مساعد، به نقل خاطراتی از دوران جوانی و سالهای اقامت و تحصیل در پاریس و سوئیس و جریان سفرهایش به اروپا و مبارزاتش در عرصه سیاست و در زمان خدمت خود در دستگاههای دولتی می‌پرداخت.

در یکی از روزها که آمادگی بحث و گفت و گو درباره مسائل خارج از دایره خبرها و وقایع روز را داشت، از جریان ملی کردن صنعت نفت و بخصوص آنچه در دادگاه لاهه و شورای امنیت گذشته بود و پیشنهادهای سازان ملل و ترومن، رئیس جمهوری دموکرات امریکا برای حل مشکل نفت، به تفصیل سخن گفت.

در بعضی از این جلسات، با جلب موافقتش از قبل، یکی دو تن از همکاران جوان خود را که سخت مشتاق دیدار او از نزدیک بودند همراه می‌بردیم. مجلس ما در این موارد بسیار گرم‌تر می‌شد، زیرا پرسش‌های کنجکاوانه ما، او را بیشتر بر سر ذوق می‌آورد که ذهن ما را نسبت به بسیاری مسائل روشن کند.

بر سر لطف هم که بود، از ظرفی که همیشه در کنار تخت خوابش بود قطعه گزی برمی‌داشت

و تعارف می‌کرد. اما اگر حالش مساعد نبود و یا مسئله و مشکلی پیش آمده بود که فکرش را مغشوش کرده بود یا مذاکرات مهمی در پیش داشت، همچنان در حالی که دراز کشیده بود باقی می‌ماند. بعضی اوقات پتو را نیز تا ناحیه گردن بالا می‌آورد و مراد در همین وضع می‌پذیرفت و به اختصار مطالبی بیان می‌داشت. اما در هر حال و وضعی که بود، رعایت کامل ادب را می‌کرد و جوانی من و عجله‌ای که معمولاً برای کسب اطلاعات تازه از خود نشان می‌دادم، در شیوه و روش احترام‌آمیز او تأثیری نداشت.

تأسفی که همیشه برای من باقی مانده این است که چرا در آن دوره کوتاه، جز به استفاده از این جلسات برای غنی کردن هر چه بیشتر مطالب خبری روزنامه، به چیز دیگری نمی‌اندیشیدم و یادداشتی از آنچه خارج از دایره جریان‌های روز، از زبان این سیاستمدار مجرب می‌شنیدم برنمی‌داشتم. حافظه‌ام هم که اکنون دیگر یاری نمی‌کند تا آن مطالب را بخاطر آورم.

در این جا تذکار دو مطلب را ضروری می‌داند: یکی آنکه پیش از آغاز این دیدارهای بامدادی، عباس مسعودی، مدیر مؤسسه اطلاعات روزی به طور خصوصی به من اظهار داشت به منظور انجام یک سلسله آزمایش‌های پزشکی قصد سفر به خارج را دارد. ضمن گفت و گو دربارهٔ اوضاع و احوال روز، موقعی که بحث از اتخاذ سیاست روزنامه در مدت غیبت او پیش کشیده شد، سفارش اکید کرد همان روال و شیوه‌ای را که تا آن زمان نسبت به دولت و در قبال جریان امور کشور داشته‌ایم حفظ کنیم. حتی در حین اقامت در خارج، طی نامه‌ای، به صراحت خاطر نشان کرد که او یقین دارد دکتر مصدق تا پایان عمر در سمت نخست‌وزیری باقی خواهد ماند. مسعودی روز بعد تهران را به مقصد سوئیس ترک کرد و تا اواخر مرداد در سفر بود.

سفر مصر

مطلب دیگر آنکه سفارت مصر در تهران، چندی پیش از وقایع مرداد ۳۲ در نامه‌ای رسمی، از جانب دولت متبوع خود، از من به عنوان سردبیر روزنامه اطلاعات برای شرکت در جشنهای دومین سال انقلاب مصر و اعلام جمهوری، دعوت کرده بود. آغاز این مراسم ۲۳ ژوئیه تعیین شده بود و تقاضا کرده بودند که دو روز قبل از آن تاریخ در قاهره باشم.

چون این سفر در زمانی می‌بایستی انجام گیرد که قرار ملاقات‌های روزانه با نخست‌وزیر داشتم، در اثنای یکی از همین دیدارها، موضوع را با دکتر مصدق در میان گذاشتم او هم موافقت کرد. روز ۲۸ تیر عازم قاهره شدم. مراسم دو هفته ادامه داشت. در بازگشت، از ۱۵ مرداد به انتشار گزارش‌های سفر مبادرت کردم. از روزی که سومین گزارش به چاپ رسید، از جانب بعضی اشخاص و مقامات که اصولاً با روش روزنامه موافقتی نداشتند مورد اعتراض و ملامت،

چه حضوری و چه تلفنی قرار گرفتیم. ایراد و شکایت آنها از این بابت بود که چرا جریان انقلاب و تغییر رژیم مصر را با دقت و موشکافی شرح می‌دهم. شیوه گزارش‌نویسی مرا «سرود یاد مستان دادن» می‌انگاشتند. لیکن با آزادی عملی که از آن بهره‌مند بودیم و هماهنگی کاملی که در مورد سیاست روزنامه میان همکاران تحریری و قسمت‌های فنی وجود داشت، یک روزنامه‌نویس جوان، با سری پرشور، مگر با این نیش غولی‌ها و خط و نشان کشیدن‌ها از میدان بدر می‌رفت؟ گزارش‌ها درباره تغییر رژیم مصر کماکان، به همان سبک و سیاق، ادامه یافت و شگفت آن که آخرین قسمت درست در روز ۲۷ مرداد به چاپ رسید، یعنی یک روز پیش از آن که جلوی انتشار روزنامه گرفته شود!

مقاله «کودتا»

صبح روز بیست و هفتم مرداد که به دیدن او رفتم، از همان لحظه ورود به اتاق خوابش، دریافتم که فکرش متوجه مسائل مهمتری است. روی تخت خواب خود صاف دراز کشیده بود و چین بر جبین داشت. واضح بود که حال و حوصله گفت و گوی زیادی ندارد. بی مقدمه و با لحنی جدی و به اختصار، مرا در جریان تحول اوضاع در پی اقدام ضدحکومت قانونی‌اش که دو روز پیش انجام گرفته بود قرار داد.

با عجله سخنانش را کوتاه کرد. سپس دست بر دو یک برگ از یادداشت سفیدی با مارک نخست‌وزیر که در کنار تختش بود جدا کرد و به من داد و گفت:

آقا جان، یک مقاله امروز بنویس و این کودتا را محکوم کن.

حتی برای شروع مقاله، عبارتی را بر زبان آورد که من عین آن را روی همان ورقه یادداشت کردم.

وقتی به اهمیت موقع و خطیر بودن وضع پی بردم، دیگر درنگ را جائز ندانستم و پس از ادای احترام و خداحافظی، اتاق را ترک گفتم. در آن لحظه هرگز از خاطر نمی‌گذشت که این آخرین دیدار ماست و کمی بیش از بیست و چهار ساعت بعد، اثری از این اتاق به جای نخواهد ماند و با خاک یکسان خواهد شد.

به سرعت از پلکان سرازیر شدم و از خانه نخست‌وزیر که سخت تحت مراقبت سربازان محافظش بود بیرون آمدم. جیب روزنامه در جلوی خانه در انتظار بود. سوار شدم و فوری خود را به اداره روزنامه رساندم. یکسر به اتاق کوچکی که در طبقه دوم ساختمان، میان اتاق خبرنگاران و کتابخانه قرار داشت رفتم. با آنکه در آن فصل از سال هوا به غایت گرم بود و از وسائل تهویه و خنک‌کننده، فقط یک بادزن کوچک برقی در اختیار داشتم، در را به روی خود

بستم و عرق ریزان، شروع به نوشتن سرمقاله آن روز کردم. طبق معمول، برای تسریع در کار، هر صفحه‌ای را که به آخر می‌رساندم، به وسیله پیشخدمت به حروفچینی می‌فرستادم. و با آمادگی که قسمت فنی در آن ایام پیدا کرده بود، کار حروفچینی و صفحه‌بندی و چاپ خیلی سریع‌تر انجام می‌گرفت. در نتیجه روزنامه زودتر منتشر می‌شد و به دست خوانندگان که سخت در انتظار خبرهای تازه بودند می‌رسید.

مقدمات کودتا

گرچه عوامل خارجی، چه انگلیسی و چه امریکائی، از مدتها پیش از مرداد ۳۲ مشغول طرح‌ریزی نقشه و برنامه‌ای بودند تا با اجرای آن اساس حکومت ملی دکتر مصدق را براندازند؛ ولی در عمل متوجه شدند که با وجود طرفداری و پشتیبانی آحاد ملت از دولت، به آسانی نمی‌توانند نقشه‌های شوم خود را عملی سازند. بخصوص که دولت امریکا در هر گونه اقدامی که برای حل اختلاف میان ایران و انگلستان انجام داده بود با بن‌بست روبرو شده بود. پس از شکست دموکراتها در انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا و روی کار آمدن جمهوریخواهان، انگلیسها از موقع استفاده کردند و طرحی را که برای به راه انداختن کودتائی در ایران تهیه دیده بودند، به حکومت تازه جمهوریخواهان ارائه کردند. «لوی هندرسن» سفیر امریکا در تهران برخلاف سلف مسالمت‌جویش «دکتر هنری گریدی»، در نقش میانجی میان ایران و انگلستان، رویه سخت‌تری داشت. دکتر مصدق از «گریدی» به عنوان «شخص بی‌نظر و بی‌طرفی» یاد می‌کرد، لیکن عقیده داشت هندرسن «که مأمور سابق امریکا در هندوستان بود» در انجام وظیفه بی‌نظر نبود و دلیلش هم این که «دیدن» نخست‌وزیر و وزیر خارجه بریتانیا در خاطرات خود او را شخص لایقی می‌خواند که اجازه نداد هیچ وقت مصدق از اختلاف بین امریکا و انگلیس کمترین استفاده‌ای بکند.

لوی هندرسن وقتی ملاحظه کرد که «آلن دالس» رئیس «سیا» و برادر «جان فوستردالس» وزیر خارجه دولت جمهوریخواه ضمن مسافرت خود به خاورمیانه، بازدید از ایران را منظور نکرده، موقع را مغتنم شمرد، به عنوان گذراندن مرخصی سالانه، نخست به دیدار دالس در کراچی رفت و او را در جریان اوضاع ایران قرار داد. بعد از آنجا روانه امریکا شد و ظاهراً در سر راه توقیفی هم در سوئیس داشت.

بطوریکه در کتاب «خاطرات و تالمات مصدق» به نقل از روزنامه فرانسوی «لوفیگارو» آمده در حدود ۲۰ مرداد ۳۲ در یکی از پایگاههای آلپ سوئیس، جلسه مجرمانه‌ای آلن دالس تشکیل می‌دهد که لوی هندرسن هم در آن شرکت می‌جوید. در این جلسه با توجه به نظرات ژنرال «نرمن

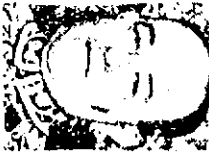
دو دقیقه تاخیر سر هژک خسرو پناه نقشه کوکتار را بر هم زد

هنده ای از مهمین قتل افتار طوسی با فامین کودتا از نیلک داشته اند برای دستگیری سر هژک زاهدی یکصد تن از پال جا پاره تعیین شده است

دیروز صفائی نماینده سابق مجله در فرودین دستگیر و سپس آزاد شد - ابو القاسم امینی در منزل خود تحت نظر مأمورین نظامی میماند

ملا ارگی از جیب کتک بقائی بدست آمده که اسرار زیاد می کند

خاندانهای که عصر دیروز در مقابل بی سیم رخ داد توهم کودکانی دیگری را ایجاد کرد سر هژک باز نشسته فرزندانشان از طرف فرمانداری نظامی احضار شده است - فرمانداری نظامی از هر گونه تظاهر آن جلو گیری خواهد کرد



سر هژک زاهدی

میرزا

مطالی

کودک پرونده کودتای ه امرداد که سرخ روز یکشنبه فقط شامل چند برگ مشخص بود بابت به قفسه مخصوصی است

ماده ای سرایت بیشتر و شدید تر است - اصولا کودتا برای چه و مصلحتی که در اختیار داشته کرده باشد به چه منتهی شود ، تا چه حد و تا چه اندازه ، چه منافع و چه زیانها دارد پس آنها که کودتا میکنند باید دیگران را بکودتا و ایجاد ارتعاب بین سوار شده سوار نظر آنها در جهت افکار عمومی و تبلیغیات ملی است که چنین راهی در پیش میکنند

شاه و ملکه بار و بار

امکانس جریانات ایران و واداشتن ، و بغداد که بوسیله خود در تر کیه از عزیمت شاه اول لندن و واداشتن گفته میشود او دست چه خواهد

برای انجام وظائف مقام سلطنت شورا اיעالی تشکیل شود

دکتر حاجان هنگام خروج از منزل نخست وزیر گفت : ظرف امروز و فردا تعیین تکلیف دولت و مقام سلطنت اعلام خواهد شد یکی از اعضای و اکسپون هیئت ملی نیز از ختم جلف امروز و اکسپون هیئت

هنوز برای زحوه تشکیل شورا اיעالی سلطنتی فرمولی تهیه نشده است و قرار است عصر امروز جلسه ای با حضور آقایان دکتر شایگان ، مهدیس رضوی - دکتر سنجایی ، نریهان - و مهدیس نریک زاده برای تهیه فرمول در منزل نخت وزیر تشکیل شود

حجت دعوت بر اکسیون نهضت ملی نریهان مجددا عضویت فر اکسیون بر نور را پذیرفت

اطلاعات

کودتا

افق اند شب بکشته گذشته ، ای از اسرار با انگلی قدرت خانی که در اختیار داشته کرده باشد به چه منتهی شود ، تا چه حد و تا چه اندازه ، چه منافع و چه زیانها دارد پس آنها که کودتا میکنند باید دیگران را بکودتا و ایجاد ارتعاب بین سوار شده سوار نظر آنها در جهت افکار عمومی و تبلیغیات ملی است که چنین راهی در پیش میکنند

بسی از نکات شان توجه ، مرت و برجای نیست که تا چند روز در ایران سبت چن کودتا ایران داشته و بیان داده اند مانند همه ملل جهان از آن حاصل جز صلح کردن رفته امروز جاری کور و در نزل سانس اصول حکومت قانونی و از هم گسستن رفته و نه کاری مادی در درونم زدن بطن عمومی ندارد نیست متفر شویم تا آنکه کودتا هیچوقت برای ملت و کشور و بعضی وزیران حاصلی ندارد است ، مخصوصا برای کشور ما که در حال حاضر سانسین رفته یک خارده جهانی و اساسی را زنده آوازش و اسرار نظام عمومی عدت فکری و اتفاق ملت و تقویت سحران قدرت قانون حکومت است میباشد ، علی پیش از موافق بودن از کودتا صدمه از اسرار سبب و از زبان مطبوعات آن از اسرار

شوارتسکپف» که غایب بود، ولی قبلاً با دالس ملاقات و بحث مفصلی انجام داده بود، مقدمات کودتای ۲۵ مرداد فراهم می‌شود. ژنرال شوارتسکپف که در دهه ۲۰ مدتی قریب شش سال مستشار ژاندارمری ایران بود، به سیاست ایران کاملاً آشنا و وارد بود و در فاصله میان ۱۶ تا ۲۳ مرداد در تهران حضور یافت و با دوستان قدیم خود دیدار کرد.

به هر صورت طرح قبلی انگلیسها که به عنوان «عملیات چکمه» نامگذاری شده بود در اختیار سازمان «سیا»ی امریکا قرار گرفت و «کرمیت روزولت» مسئول عملی ساختن آن شد. پس از حصول توافق و تعیین روز ۲۵ مرداد برای اجرا، نقش اصلی در عملیات براندازی به عهده چند تن از افسران گارد شاهنشاهی سپرده شد که در رأس آن سرهنگ نعمت‌الله نصیری قرار داشت.

نقش هندرسن

وقتی ایزنهاور سرکار آمد (از طرف جمهوریخواهان) و «جان فوستردالس» وزیر خارجه شد، رویه امریکا در قبال اختلافات ایران و انگلیس رنگ دیگری به خود گرفت و «هندرسن» نماینده همین سیاست تازه بود.

لوی هندرسن برای اجرای همین سیاست بود که هرگاه موجبی پیش می‌آمد تا او نقش خود را ایفا کند، سر و کله‌اش در صحنه ظاهر می‌شد. از جمله روز نهم اسفند که شاه قصد سفر به خارج داشت و فعالیت‌های شدیدی در منطقه کاخ در کار بود، سفیر کبیر امریکا، صبح به ملاقات علاء وزیر دربار رفت و در جریان امر قرار گرفت. سپس وقتی دکتر مصدق در کاخ سلطنتی حضور داشت، به وسیله پیام تلفنی اطلاع داد که می‌خواهد «فوراً» او را ملاقات کند. نخست‌وزیر به ترتیبی خود را از میان جنجالی که در واقع به ضدیت با او در اطراف کاخ برپا شده بود به خانه می‌رساند و کمی بعد هندرسن وارد می‌شود. «اما آقای سفیر مطلبی که محتاج به ملاقات باشد نداشت.»

بعد از ظهر روز بعد، بطوریکه در «خاطرات مصدق» آمده هندرسن مثل همیشه همراه با علی‌پاشا صالح مستشار ایرانی سفارت که کار مترجمی را در این ملاقاتها انجام می‌داد، باز به دیدن او می‌آید و می‌گوید: «دیروز که از خانه شما رفتم، به دربار تلفن کردم معترض خانه شما نشوند.» دکتر مصدق در پاسخ اظهار می‌کند: «شما چرا در کار ما دخالت می‌کنید؟» که البته او مدعی می‌شود: «ما دخالت نمی‌کنیم.»

روز ۲۷ مرداد، ساعت ۶ بعد از ظهر، یعنی درست شب کودتای ۲۸ مرداد، برای آخرین بار به ملاقات نخست‌وزیر می‌رود. درباره مذاکرات آن روز تفسیرها و تعبیرهای ضد و نقیضی می‌شود، ولی طبق اظهار خود دکتر مصدق «هندرسن سفیر امریکا که برای ترسیم نقشه‌های

گونگون و سقوط دولت من به خارج رفته بود ۲۶ مرداد به تهران مراجعت نمود و عصر روز ۲۷ از این نظر که برساند داخل در توطئه نیست از من دیدن نمود. بابک امیرخسروی در این باب تحقیق وسیعی انجام داده و عقیده دارد «گزارش همه‌جانبه‌ای که شخص هندرسن ساعت ده همان شب، پس از ملاقات با دکتر مصدق به وزارت خارجه امریکا ارسال داشته، سند باارزشی است که همه تفسیرهای خودسرانه و برداشتهای بی‌پایه را رسوا می‌سازد.» طبق سندی که در این مورد ارائه کرده گزارش هندرسن ۱۲ ماده داشته که تهیه‌کننده او اصرار داشته «اقدامات ویژه‌ای برای جلوگیری از درز مطالب آن بعمل آید.»

آماده باش از ۲۲ مرداد

طبق اسنادی که از متن تحقیق و بازجوئی متهمان کودتای ۲۵ مرداد به وسیله آقای محمد ترکمان در مرکز یکی از سازمانهای دولتی عکس‌برداری شده و در سال ۷۴ به تفصیل در صفحه پاورقی در روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده، اقداماتی به منظور آماده کردن افراد لشکرگارد صورت گرفته است. این مقدمات چند روز زودتر از روز موعود، در پادگان سعدآباد و باغشاه فراهم شده بود که بطور خلاصه از این قرار است:

در روز بیستم مرداد شاه عازم رامسر شد و بعد از آنجا به کلاردشت رفت. سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی به او پیوست. بطوریکه پس از بازداشت، در بازجوئی اظهار می‌کند، در عرض هفته یک باره با طیاره از رامسر به تهران می‌آید و دستور بردن وسایل زندگی و افراد را به کلاردشت می‌دهد. ضمناً نامه و گزارش روز را از وزیر دربار و «پاکات و گزارشات و روزنامه‌جات و فرامینی» که باید به امضای شاه برسد با طیاره به رامسر می‌برد. با دو تپانچه موشک‌انداز و هشت تفنگ برای پاسداران. یک مرتبه دیگر با اتومبیل می‌آید و دیگر مراجعت نمی‌کند.»

روز پنجشنبه ۲۲ که با اتومبیل به تهران باز می‌گردد، بلافاصله پس از ورود، با هیراد، رئیس دفتر مخصوص تماس می‌گیرد. او را در کاخ سفید ملاقات می‌کند تا هیراد روی ورقه سفید امضا شده‌ای، با مارک مخصوص در بالای کاغذ، متن عزل نامه دکتر مصدق به همان شکل که به او دیکته شده بود نوشته شود. روزهای جمعه و شنبه دوبار به دیدن فضل‌الله زاهدی که در خفا بسر می‌برد می‌رود. ضمن تسلیم فرمان نخست‌وزیری او، دستور می‌گیرد که آن فرمان را نزد هیراد ببرد تا تاریخ گذاشته شود، چون اصل ورقه تاریخ ندارد. در عین حال عزل نامه دکتر مصدق را هم که خودش آورده، شخصاً به نخست‌وزیر ابلاغ کند.

به گفته افسرانی که با نصیری بازداشت شده‌اند، عصر پنجشنبه به تمام افسران گارد در

سعدآباد از طرف نصیری اطلاع داده می شود که در دفتر فرماندهی گرد آیند. در رأس ساعت ۹ این اجتماع تشکیل می شود و نصیری به آنها می گوید که بعضی از عناصر ارتشی با عده ای از عناصر توده ای ممکن است به اقداماتی دست بزنند و منجمله به سعدآباد حمله کنند. باید واحدها در کمال هوشیاری مراقب اوضاع و آماده باشند. ضمن بیان این مطلب، فرمان عزل دکتر مصدق را می خواند و می گوید از ساعت ۱۲ شب مأموریت آنان اجرا خواهد شد.

در ساعت ده شب به باغشاه می رود و نظیر مسائلی را که در سعدآباد برای افسران گارد شرح داده منتهی مختصرتر تکرار می کند.

قبل از آمدن به باغشاه، در سعدآباد دستور دستگیری دکتر فاطمی را به دو نفر از افسران و دستور دستگیری مهندس زیرکزاده و مهندس حقشناس را به دو افسر دیگر می دهد. در بازجوئی می گوید: مأموریت من فقط توقیف این سه نفر و ابلاغ عزل نخست وزیر بود.

دو فرمان

در جواب سؤال دیگری می گوید: «کفیل وزارت دربار از اصل از همه این جریان بی اطلاع بود.» ضمناً متذکر می شود که «گارد... در امور تشریفاتی و مالی تماس با وزرات دربار و دفتر مخصوص دارد.»

در مورد دو فرمان توضیح می دهد: «...فرمان عزل نخست وزیر را به من فرمودند کاغذ و قلم بردار. یک کاغذ کوچک روی میز بود برداشتم، دیکته فرمودند و من نوشتم و فرمان نخست وزیری زاهدی هم نوشته بود... مینوت عزل نخست وزیر را که هیراد ذیل آن نوشت: توسط سرکار سرهنگ نصیری به من داده شد، همین مینوتی است که من نوشتم. فرمان دیگر به من ارائه داده شد همین بود که به آقای هیراد دادم که پاک نویس کنند که هیراد ذیل آن را مثل مینوت قبلی... کرده است. عین همان مینوت است. در این مینوت اسم سرلشکر زاهدی برده نشده و این مطلب، اعتماد اعلیحضرت همایونی را به من می رساند... فرمودند نوشته شود جناب آقای فضل اله زاهدی و هر عبارتی که هیراد می داند. مقصود نوشتن سرلشکر یا آقای فضل اله زاهدی بود.»

در مورد چگونگی ابلاغ عزل دکتر مصدق در بازجوئی می گوید: «دو کامیون سرباز را در خیابان پاستور متوقف نموده و خود شخصاً با یک اتومبیل سواری به طرف منزل نخست وزیر رفتم. با دو کامیون سرباز چگونه می توان داخل خانه نخست وزیر شد؟ چون منطقه سعدآباد خیلی وسیع و دارای کاخهای متعدد و دربهای متعدد... و عده ای از افراد مقیم سعدآباد به علت مسافرت ذات همایونی به رامسر و کلاردشت به آنجا اعزام شده اند، عده موجود تکافو نمی کرد،

بنابراین کلیه سربازان را می‌خواستیم به سعدآباد ببریم. تصور می‌کردیم که از عزل نخست‌وزیر جنجالی ایجاد شود و به طرف کاخ بیایند، همچنان که تاکنون چند مرتبه آمده‌اند.

«از چهارراه حشمت‌الدوله به این جانب اجازه رفتن به بالاتر را ندادند تا موقعی که افسری با درجه سرهنگی بیرون آمد، نامه را به ایشان دادم و برگشتم در اتومبیل نشستم و منتظر رسید شدم. رسید نزد این جانب است.»

متن سرمقاله اطلاعات

کودتا

اقدام شب یکشنبه گذشته عده‌ای از افسر، با اتکای به قدرت نظامی که در اختیار داشتند، گرچه مانند جنینی که در مشیمه خفه شود، پنج ساعت پس از آغاز کار، عقیم ماند و بلا اثر گردید و ملت بیدار ایران با تظاهرات خود مراتب انزجار و تنفر خویش را ازین اقدام زشت و ناهنجار به اندازه کافی اعلام داشت و عکس‌العملی که در ظرف دو روز اخیر از جانب مردم بروز کرد به خوبی طرز تلقی عمومی را نسبت به آن واضح ساخته، لیکن ازین نکته نمی‌توان غافل شد که کودتای نیم‌بند مزبور مانند هر کودتای دیگری اثرات ناگوار و مفاسدی در پی دارد که خواه‌ناخواه تا مدتی به جای خواهد ماند.

۳۳۱

یکی از نکات شایان توجه، نفرت و انزجار شدیدست که قاطبه مردم ایران نسبت به عمل کودتا ابراز داشتند و نشان دادند که مانند همه ملل جهان از آن حاصلی جز قطع کردن رشته امور جاری کشور و متزلزل ساختن اصول حکومت قانونی و از هم گسستن رشته زندگانی عادی کشور و بر هم زدن نظم عمومی ندارد بشدت متنفرند و می‌دانند که کودتا هیچ‌وقت برای ملت و کشور جز بدبختی و زیان حاصلی نداشته است، مخصوصاً برای کشور ما که در حال حاضر حساسترین مرحله یک مبارزه حیاتی و اساسی را طی می‌کند و بیش از هر موقع دیگر نیازمند آرامش، استقرار نظم عمومی و وحدت فکری و اتفاق ملت و تقویت حس احترام، به قدرت قانون و حکومت قانون می‌باشد، خیلی بیش از مواقع دیگر از وقوع کودتا صدمه و زیان می‌بینند و اثرات نامطلوب آن از اوقات عادی به مراتب بیشتر و شدیدتر است.

اصولاً کودتا برای چه؟ عملی که بخواهد به نفع ملت و در جهت منافع مردم انجام گیرد که احتیاج به اقدام شدید و خلاف عادی ندارد. پس آنها که کودتا می‌کنند و یا دیگران را به کودتا وا می‌دارند عقیده به این ندارند که عمل و نظر آنها در جهت افکار عمومی و طبق تمایلات ملی است که چنین راهی در پیش می‌گیرند.

چیزی که ثابت شده و منکر آن نمی‌توان شد این است که کودتا در هر جا انجام گرفته نتیجه و

نفعش در درجه اول نصیب اجانب شده و آنها بوده‌اند که از این عمل مذموم و ناپسند طرفی بسته‌اند و بی‌شک کسی که درین میان رنج برده و ضرر دیده ملت بوده است. به همین جهت است که در رژیم مشروطیت و حکومت‌های دموکراسی برای کسانی که مبادرت به کودتا کنند شدیدترین مجازات‌ها تعیین شده است.

خوشبختانه ملت هوشمند ایران که مخصوصاً در طی مبارزات قهرمانانه اخیر بیداری و روشن‌بینی خود را ثابت کرده هرگز نمی‌تواند به نظایر این قبیل اقدامات خلاف اصول مشروطیت و دموکراسی که در عکس جهت منافع ملی صورت می‌گیرد گردن نهد. امروز نیروی قوی و مؤثری به نام افکار عمومی در کشور وجود دارد که خوب و بد را به طور کامل از یکدیگر تشخیص می‌دهد و در میان گیر و دارهای سیاسی و بحرانهای پی در پی راه خود را می‌جوید و با اتکاء به نیروی اراده و تصمیم خویش در طریقی که اختیار کرده با هوشمندی گام برمی‌دارد. آنان که فکر خام کودتا را به مغز کوچک خود راه داده‌اند قطعاً به وجود این نیرو توجه نداشته‌اند و علت عمده شکست آنها هم در همین است که غافلند از اینکه با یک ملت بیدار دل دیگر نمی‌توان چنین نقشهائی بازی کرد و اگر هم دست به آن یازیده‌اند جز شکست و ناکامی نتیجه دیگری نخواهند برد.

امروز ملت رشید ما با نهضت و مبارزه دلیرانه خود نشان داده است که می‌خواهد زمام سرنوشت خودش را به دست داشته باشد. در این صورت هر کس می‌خواهد عملی انجام دهد باید با استظهار به این قدرت باشد و بنابراین کسی که اقدام به کودتا کند چون عملش خلاف جریان طبیعی و اصول دموکراسی و مشروطیت است، نخواهد توانست از این نیروی مؤثر بهره‌مند گردد و ناگزیر به سرنوشتی دچار خواهد شد که کودتاچیان شب یکشنبه گرفتار شدند. ولی همان فکر کودتا و اقدام به کودتاگو اینکه مواجه با شکست شود و خنثی بماند به نوبت خود آثار و عواقبی دارد که برای کشور و ملت زیان‌بخش است بخصوص برای ملتی که در یک مبارزه عظیم و نهائی است و باید با بیداری و وحدت فکر و نظر به سوی هدف مقدسی که دارد پیش رود.

شکست کودتا

سرمقاله روزنامه در ۲۷ مرداد که عنوان «کودتا» داشت، در صفحه اول، زیر سرلوحه اطلاعات، به صورت دو ستونی به چاپ رسید. وقتی روزنامه انتشار یافت، چون نخستین بار بود که از واقعه نیمه‌شب ۲۵ مرداد با لفظ «کودتا» یاد شده بود، در اذهان عمومی و محافل خبری و سیاسی، چه در داخل و چه در خارج کشور، اثری صاعقه‌آسا بخشید. همه به اهمیت و وسعت

دامنه عملیات ضد دولت قانونی واقف شدند و به حقیقت دریافتند که دشمنان نقشه دقیقی برای واژگون کردن اساس حکومت ملی طرح ریزی کرده بودند. طراحان و اجرا کنندگان کودتای ۲۵ مرداد یا بطوری که در تاریخ مبارزات ملی، کودتای اول نام گرفته است، هرگز گمان آن را نداشتند که تیرشان به سنگ بخورد و پیروزی نصیبشان نشود. از عواملی که مؤثر در شکستشان بود، در درجه اول می توان به بیداردلی و گوش بزننگ بودن افراد مؤثر حکومت، بخصوص شخص نخست وزیر اشاره کرد. دکتر مصدقی که آن روز صبح به دیدارش رفتم، همان نبود که روزهای پیش ملاقاتش کرده بودم. سراپا تفکر و تأمل بود. از منابع مختلف و مخصوصاً از افرادی که علاقه مند بودند با ایثار جان و مال خود به بقا و استمرار دولت او کمک کنند، چه تلفنی و چه با پیام، هشدارهایی داده شده بود. خلاصه نخست وزیر با این گونه اطلاعات، بر اوضاع مسلط بود. ولی با وجود آمادگی افسران و سربازان محافظ خودش نخست وزیر و نخست وزیری، اقدام و عمل شدیدی را از جانب مخالفان انتظار می کشید. به همین جهت بود که در ساعت ده شب، از سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش که تازه به خانه بازگشته بود، بازخواست کرد که چرا محل کار خود را در این موقع خطیر ترک گفته است. سرتیپ ریاحی در مقام توضیح دادن برآمد و به خستگی و فشار فوق العاده کار در آن روزها بر جمع کارکنان ستاد اشاره کرد. دکتر مصدق متذکر شد که وضع و موقع اجازه نمی دهد کسی به فکر خود باشد. بنابراین باید بلافاصله به ستاد باز گردد و مراقب جریان باشد. سرتیپ ریاحی متعذر به نداشتن وسیله می شود و می گوید که جیب خود را مرخص کرده است. نخست وزیر می گوید اتومبیل خواهد فرستاد. فوراً حرکت کند. چیزی نمی گذرد که وسیله می رسد. سرتیپ ریاحی نخست عازم خانه نخست وزیر می شود و پس از آنکه کاملاً در جریان اخبار و اطلاعاتی که دکتر مصدق از منابع مختلف کسب و یا دریافت کرده بود قرار می گیرد. به سوی ستاد حرکت می کند، همین موقع شناسی و پیشدستی بر کودتاگران در جابجا شدن سریع رئیس ستاد، باعث می شود که عوامل کودتا با همه مراقبت ها و پیش بینی ها اغفال شوند. افسران برگزیده و تعلیم یافته دار و دسته ای که مأمور اجرای قسمتی از طرح براندازی حکومت بودند، با اینکه سربازان مسلح و تانک و زره پوش هم در اختیار داشتند وقتی با هدف دستگیر کردن رئیس ستاد به خانه اش حمله می برند، درمی یابند که برخلاف انتظارشان «مرغ از قفس پریده است». آنگاه که در جستجوی او، قسمتهای مختلف خانه مسکونی رئیس ستاد* و اطراف خانه مجاور را به دقت بازرسی می کنند، حتی نردبان می گذارند و زیر شیروانی

* دربارهٔ همخانه شدن سرتیپ ریاحی و مهندس زیرکزاده و مهندس حفشناس نکاتی چند قابل تذکار است:
(ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

را هم می‌گردند، اما اثری از سرتیپ ریاحی نمی‌یابند، جز دختر کوچک او که با سر و صدای آنها از خواب پریده است. به ناچار سراغ دو شخصیت دیگر که دوست و هم‌خانه رئیس ستاد هستند می‌روند: یکی مهندس احمد زیرک‌زاده نماینده مجلس و دیگری مهندس جهانگیر حقشناس، وزیر راه. هر دو را بی‌آنکه مهلت لباس پوشیدن را هم به آنها دهند، با رب‌دوشامبر (لباس‌خانه) دستگیر می‌کنند. سپس به کاخ سعدآباد اعزام می‌دارند. به موازات انجام دادن این مأموریت در خیابان زعفرانیه، دسته دیگری به خانه دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه در خیابان سعدآباد یورش می‌برند و آنجا را تحت محاصره می‌گیرند. پس از دخول به خانه، دکتر فاطمی را که تازه از راه رسیده و در دست شویی مشغول مسواک زدن دندانهاست و کفش راحتی به پا دارد، در همان وضع و حال دستگیر می‌کنند و به نزد دوستان بازداشت شده‌اش می‌فرستند. حتی به او اجازه نمی‌دهند که با همسر خود و فرزند کوچکش تماسی بگیرد.

از آن طرف هم اجرای بخش اصلی و اساسی طرح براندازی که عبارت از هجوم بردن به خانه نخست‌وزیر باشد عقیم می‌ماند، زیرا در مأموریت واحد پشتیبانی تأخیری روی می‌دهد. قرار بوده است که این واحد از باغشاه به افراد مأمور حمله به خانه دکتر مصدق و در رأس آنها سرهنگ نعمت‌اله نصیری ملحق شود. با هوشیاری و آمادگی گردان محافظ خانه ۱۰۹ خیابان کاخ، سر راه بر نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی و عامل عمده اجرای طرح گرفته می‌شود. در

۳۳۴

(ادامه باورقی از صفحه قبل)

سرتیپ تقی ریاحی و مهندس احمد زیرک‌زاده با مهندس کاظم حبیبی در زمان تحصیل در مدرسه «پلی تکنیک» فرانسه هم‌دوره بودند و از همان وقت دوستی آنها آغاز شده بود. مهندس جهانگیر حقشناس، در آلمان تحصیلات عالی خود را تقریباً در همان سالها انجام داده بود. و پس از انتخاب به سمت وزیر راه، با آنان انس و الفت یافت. نزدیکی و دوستی این سه نفر به درجه‌ای بود که تصمیم گرفتند در یک خانه سکونت اختیار کنند و خانه‌ای که به این منظور انتخاب کردند، در خیابان زعفرانیه، ابتدای خیابان پناهی، در باغ مهندس گوهریان واقع شده بود. اما در آن زمان آن منطقه مانند امروز چنین آباد نبود. من و دو نفر از همکارانم که روزی قرار ملاقات با آنان را در همین خانه و باغ داشتیم، خوب به خاطریم هست که از مقداری زمین بایر و پراز سنگ عبور کردیم تا به محل پذیرائی آنها در باغ و جلوی عمارت رسیدیم. در مورد سوابق خدمات آنان نیز یادآور می‌شود که سرتیپ ریاحی در موقع خلع‌ید، ریاست پالایشگاه آبادان را عهده‌دار بود و بعد از واقعه ۹ اسفند ۳۱ به ریاست ستاد ارتش منصوب شد و مهندس حقشناس به معرفی مهندس احمد مصدق، معاون وزارت راه به «پاپا» معرفی شد و از بهمن ۳۱ به سمت وزیر راه داخل کابینه شد. مهندس زیرک‌زاده قبل از نمایندگی مجلس، معاونت وزارت اقتصاد را داشت.

ضمن قسمتی از تیپ دوم کوهستانی به فرماندهی سرهنگ ممتاز هم که در کلاتتری یک در حال آماده‌باش بوده، به دستور ستاد ارتش روانه خیابان کاخ می‌شود و در چهارراه حشمت‌الدوله استقرار می‌یابد. نصیری وقتی می‌بیند از هر جهت سر راه او مانعی وجود دارد، نامه‌ای را که خطاب به نخست‌وزیر در دست داشته ارائه می‌کند و به بهانه رسانیدن آن عزل نامه، می‌خواهد خود را به خانه نخست‌وزیر نزدیک کند. یکی از افسران محافظ که دریافته است چه خوابی برای رئیس دولت دیده‌اند، به او اجازه پیشروی نمی‌دهد و خود حاضر می‌شود نامه را به دست گیرنده‌اش برساند و رسید برای او بیاورد. نصیری که از قوای کمکی اثری مشاهده نمی‌کند، ناچار تن به قبول آن راه‌حل می‌دهد. در بیرون خانه نخست‌وزیر به انتظار می‌ماند تا آن افسر محافظ نامه را به داخل خانه ببرد و به وسیله یک افسر دیگر که ارتباط تلفنی با نخست‌وزیر داشته، دکتر مصدق را در جریان امر قرار دهد. نخست‌وزیر هم پس از آنکه از متن فرمان، دایر بر عزل خودش و به امضای محمدرضا پهلوی و تاریخ ۲۲ مرداد ۳۲ آگاه می‌شود، روی ورقه‌ای رسید می‌دهد. چند کلمه هم در رد آن فرمان می‌نویسد، چون طبق قانون اساسی عزل نخست‌وزیر حق شاه نیست. این مجلس است که می‌تواند با رأی عدم اعتماد، کابینه‌ای را ساقط سازد.

دکتر مصدق در فصل «نتیجه» کتاب خاطرات خود چنین اظهار نظر می‌کند: «با اینکه صلاح و صرفه شخصی من در این بود که آن را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم. نظر به اینکه کناره‌جویی من از کار سبب می‌شد هدف ملت ایران از بین برود مقاومت کردم و آن را اجرا نمودم...»

و در ادامه بحث در این باره، خاطرنشان می‌سازد: «... اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست‌وزیر را داشتند، چرا دستخط مبارک را آن وقت شب، آن هم با افراد مسلح و تانک، به صورت کودتا ابلاغ نمودند؟...»

سپس در پاسخ به بعضی شایعات اضافه می‌کند: «... باز تکرار می‌کنم که تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد، حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزده بود. در این صورت چه موجباتی بود که یک دولت مبارز با سیاست خارجی را که رهبر نهضت ملی ایران بود عزل کنند و به این طریق نهضتی را خاموش فرمایند؟»

و در دفاع از روش دولت خود و باز پاسخ به آنهایی که بر او خرده می‌گرفتند چرا در فاصله کودتای اول و کودتای دوم که دولت در سرکوب کودتاگران پیروز شد، همه دست‌اندرکاران این توطئه را قلع و قمع نکرد و به دست عدالت نسپرد، چنین توضیح می‌دهد: «هر دولتی غیر از دولت این جانب، در آن روز چه می‌توانست بکند؟ علی‌الخصوص که دولت بواسطه همین نقشه‌ها (اشاره به نقشه‌ای که قبل از کودتای اول کشیده شده بود) بر قوای نظامی مسلط نبود و

عده‌ای اخلاک‌گر هم مجری سیاست عمال دولت مبارز بودند و با آنها همکاری می‌نمودند و به این جهت قوای نظامی متعرض آنها نمی‌شد.»

این مطلب که «عده‌ای اخلاک‌گر هم مجری سیاست عمال دولت مبارز بودند» تا حدی مبهم بنظر می‌رسد. به همین علت، به توضیح روشن‌کننده‌تری می‌پردازد: «با این حال روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم که از اخلاک‌گران جلوگیری کنند و هر کس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهاری کند تعقیب نمایند که صبح روز ۲۸ مرداد اوضاع تغییر کرد. نخست‌وزیر جدید و بعضی افسران به این بهانه که سلطنت مشروطه در خطر است کودتای دوم را شروع کردند.»

ورق برمی‌گردد

نصیری با توجه به برتری و قدرت آتش نیروی محافظ خانه نخست‌وزیر بر قوای همراهش، جای درنگ نمی‌بیند و بعد از گرفتن آن رسید، با افرادی که اتومبیل سیاه‌رنگ او را اسکورت می‌کنند به سوی باشگاه افسران به حرکت در می‌آید.

سروان موسی فشارکی یکی از سه افسر محافظ خانه نخست‌وزیر، در این باره به صورت دیگری به مأمورین بازجوئی توضیح می‌دهد: «... در این موقع سرهنگ ممتاز هم که به وسیله سروان داورپناه و به امر تیمسار ریاحی به منزل آقای نخست‌وزیر آمده بود رسید به ایشان داده شده و بنده به اتفاق ایشان از در خارج شدیم. از پشت سر اطلاع داده شد که به امر نخست‌وزیر باید سرهنگ نصیری توقیف شود. سرهنگ ممتاز رسید را برد و او را توقیف کرد و روانه ستاد ارتش نمود و مراجعت کرد. وقتی وارد منزل شدیم، دستور رسید که باید عده آنها را نیز خلع سلاح کنیم... ولی وقتی به سمت آنها حرکت کردیم، مشاهده شد آنها از محل خود رفته‌اند به طرف ستاد ارتش...»

از آن طرف، مأموران نگاهبان به دستور نصیری، بازداشتی‌های کاخ سعدآباد را نیز از شمیران به طرف ستاد ارتش حرکت دادند. فرمانده کودتاگران به تصور این که افسران مأمور بازداشت سرتیپ ریاحی، مأموریت خود را با توفیق به انجام رسانده‌اند، می‌خواست بازداشتی‌ها را برای تحویل دادن به نخست‌وزیر جدید به ستاد ارتش یا وزارت جنگ یا باشگاه افسران منتقل سازد. غافل از این که در این مورد هم تیرشان به سنگ خورده و وقتی به ستاد ارتش می‌رسد، در می‌یابد که سرتیپ ریاحی در سر پست خود حاضر است. در نتیجه ورق کاملاً برمی‌گردد. کودتاگران که با اطمینان خاطر به پیروزی خودشان در اجرای نقشه‌ای که کشیده بودند، سخت در تله افتادند. نصیری جز تسلیم شدن چاره‌ای نمی‌بیند. پس از تسلیم، به بازداشتگاه دژیان انتقال می‌یابد. افسران همراهش نیز به همان ترتیب دستگیر می‌شوند.

آن‌گاه به دستور سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد، سه نفر از یاران نزدیک دکتر مصدق را هم که از سعدآباد به شهر آورده بودند و در برابر مرکز ستاد بلا تکلیف در کامیون مأموران نصیری در انتظار به سر می‌بردند، مجدداً به کاخ سعدآباد باز می‌گردانند. دکتر فاطمی که خانه‌اش از دو نفر دیگر نزدیکتر به محل بازداشتشان بود، دو نفر از سربازان را به خانه خود می‌فرستد تا سه دست رختخواب برای استراحتشان بیاورند. سرهنگ کیانی معاون ستاد ارتش که قبلاً به دستور رئیس ستاد برای انجام دادن مأموریتی به پادگان باغشاه مراجعه کرده بود، به وسیله افراد سرهنگ نصیری بازداشت شده بود. ولی پس از آنکه خبر شکست کودتا به باغشاه می‌رسد، او آزادی خود را باز می‌یابد و به سوی سعدآباد حرکت می‌کند. ساعت چهار و نیم بعد از نیمه‌شب، در سعدآباد به اتاق پاسداری کاخ که سه تن از یاران نخست‌وزیر در آنجا به حال بازداشت بودند می‌رود، با کمال احترام آنها را آزاد می‌کند و خود شخصاً با جیب هر سه را به خانه‌هایشان می‌رساند. در بین راه، ضمن توضیحاتی که دربارهٔ وقایع آن شب می‌دهد، می‌گوید: نقشه آقایان نقش بر آب شد و الان تمام اطراف کاخ سعدآباد محاصره است.»

در شب بازداشت

مهندس زیرکزاده در اظهاراتی که پس از آزاد شدن از بند کودتاگران، صبح روز بعد به یکی از گزارشگران اطلاعات کرد، وضع خانه خودشان را در موقع بازگشت از بازداشتگاه سعدآباد چنین تشریح کرد:

«وقتی به منزل رسیدیم، دیدیم سربازهایی که به منزل هجوم آورده بودند، بعد از رفتن ما خیلی خرابکاری کرده‌اند تمام اسباب و اثاثه منزل را به هم ریخته‌اند، پرده و حتی تلفن را از جا کنده‌اند.»

با این که او و مهندس حق‌شناس نیز مانند دکتر فاطمی تمام شب بیدار مانده بودند، ولی ساعت ۶ صبح خود را به شهر می‌رسانند و مستقیماً به خانه نخست‌وزیر می‌روند. وقتی وارد اتاق دکتر مصدق می‌شوند، می‌بینند او از جریان مطلع است چون دکتر فاطمی زودتر از آنها خود را به منزل نخست‌وزیر رسانده بود.

ساعت ۸ و نیم صبح جلسه فراکسیون نهضت ملی با حضور اعضای که در مرکز بودند تشکیل می‌شود و پس از مذاکراتی تصمیم می‌گیرند که میتینگی عصر همان روز در میدان بهارستان برپا کنند.

نکته‌ای که نگارنده از مهندس زیرکزاده و مهندس حق‌شناس درباره جریان بازداشت خودشان شنید این بود: «در طول چند ساعتی که سه نفری در حال بازداشت در اتاق پاسداری کاخ سعدآباد

گذراندیم، دکتر فاطمی با شوخی‌ها و بذله‌گوئی‌های خود، توأم با خنده‌های مخصوصش، ما را سرگرم می‌کرد. و مرتب در تلاش بود که از اوضاع و احوال خبری به دست آورد. یک بار که به بهانه دست‌شویی از اتاق خارج شد، چند دقیقه اطراف را کاوش کرد و برگشت. دیدیم می‌خندد. علت را پرسیدیم، آهسته گفت: آن افسر عینکی را در خارج اتاق دیدم، گفت مثل این که نقشه نگرفته است! همین موضوع «نگرفتن نقشه» مدتی مایه تفریح ما شده بود. در نتیجه مهندس حق‌شناس که از ناحیه پشت ضربه دیده بود و رنج می‌برد، تا هر سه با هم بودند کمتر احساس درد می‌کرد. این ضربه به وسیله قنذاق تفنگ یکی از سربازان مأمور بازداشت آنان، هنگام حرکت از خانه به طرف بازداشتگاه وارد آمده بود. پس از مراجعه به پزشک معلوم می‌شود که یکی از دنده‌های او ترک برداشته و گچ هم نمی‌شود گرفت. بنابراین تا مدتی درد را باید تحمل کند.

یک پارچه آتش

در میتینگ که عصر روز ۲۵ مرداد، بنا به دعوت فراکسیون نهضت ملی، در میدان بهارستان تشکیل شد، چند نفر از نمایندگان مجلس منحل شده نطق‌هایی ایراد کردند. آن‌گاه نوبت ناطق آخری که دکتر فاطمی بود فرارسید. دوستان او، یعنی اعضای فراکسیون، نخست سعی داشتند او را از نظر اینکه وزیر خارجه است، از این کار منصرف کنند. اما او که یک پارچه آتش بود به هیچ وجه حاضر نبود زیر بار این استدلال برود. به هر صورت جلوی او را نتوانستند بگیرند، نطقش را در کمال شدت و تندی ایراد کرد. عکس‌العمل جمعیت معلوم بود. وقتی سخنش به اتمام رسید، اطرافیان متوجه شدند که حالش به هم خورده و رنگ از صورتش پریده است. زیر بغلش را گرفتند و او را به اتاق دفتر روزنامه کشور که پشت بالکن محل ایراد نطق بود بردند. پس از ربع ساعتی استراحت، توانست آن محل را ترک کند. سرمقاله «باختر امروز» آن روز نیز مانند سخنرانی‌اش تند و آتشین بود. در این مقاله سخت‌ترین حمله‌ها را به دربار برد.

اول شب، من و دکتر مصطفوی، مدیر مجله روشنفکر، برای آگاهی بیشتر از وضع و حال دوستان به منزل سرتیب سطوتی، پدر همسر دکتر فاطمی* رفتیم. وقتی با او روبرو شدیم،

* ساعت پنج صبح ۲۵ مرداد که سرتیب کیانی، معاون ستاد ارتش به پادگان سعدآباد می‌رود و سه تن از یاران نخست‌وزیر را از بند کودتاگران آزاد می‌کند، با جیب خود آنان را به خانه‌هایشان نیز می‌رساند. نزدیکترین خانه آن سه نفر، اقامتگاه دکتر فاطمی بود که در خیابان سعدآباد، نزدیک محل بازداشتش قرار داشت. وقتی جیب به مقابل خانه او می‌رسد، دکتر فاطمی خانم و پسر کوچکش را برمی‌دارد و با هم به خانه سرتیب سطوتی در اول خیابان ولی عصر انتقال می‌یابند. این آخرین بار بود که دکتر فاطمی از خانه خود خارج می‌شد.

همچنان برافروخته بود. دکتر سیدمحمدرضا جلالی نائینی، پسرخاله‌اش که در آن ایام مدیر روزنامه کشور و وکیل دعاوی بود، و گویا به اتفاق از محل میتینگ به خانه آمده بودند با نرمی و ملایمت می‌خواست آبی به آتش خشم و هیجانش بیفشانند، بدتر او را از کوره بدر می‌کرد. با صدای بلند می‌گفت: «شما چه می‌دانید که دیشب بر من و زن و بچه‌ام چه گذشته. شما دستی از دور بر آتش دارید.» اما دکتر جلالی از تلاش خود دست بردار نبود و مرتب با تکرار نامش و سخنان ملاطفت‌آمیز «حسین... حسین» و با لحن ملایمش سعی می‌کرد او را آرام کند. ما هم که به این منظور به آنجا رفته بودیم، به تأیید سخنان دکتر جلالی می‌پرداختیم.

روی هم رفته او در آن ایام، لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و حتی در ملاقات‌های رسمی و در محیط وزارت خارجه نیز قیافه‌اش درهم و گرفته بود، همچون آتشفشان خاموشی می‌ماند که هر لحظه بیم انفجارش می‌رفت.

این انفجار برای آخرین بار در روز ۲۸ مرداد، در خانه نخست‌وزیر صورت گرفت. او اصرار داشت که دکتر مصدق با فرستادن پیامی، مردمی را که هر وقت آماده حمایت و پشتیبانی از او بودند، خطاب قرار دهد و دعوتشان کند که به مبارزه با او باش اجیر شده بپردازند. ولی دکتر مصدق که دیدی وسیع‌تر داشت و به عاقبت کار می‌اندیشید موافق با عملی کردن این پیشنهاد نبود. مهندس زیرک‌زاده در کتاب «پرسش‌های بی‌پاسخ» می‌نویسد: «در آن روز واضح بود که دکتر مصدق مردم را در صحنه نمی‌خواهد. از همان ساعات اول که خبر آشوب به نخست‌وزیری می‌رسید، تمام آنهایی که در آن روز در خانه نخست‌وزیر بارها و بارها، تک تک و یا دسته‌جمعی، از او خواهش کردند اجازه دهد مردم را به کمک بطلبیم موافقت نکرد، حتی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را باخبر سازیم. من هنوز قیافه خشمناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آنکه اصرارش برای باخبر کردن مردم به جایی نرسیده بود، از اتاق دکتر مصدق خارج شده و فریاد زد: این پیرمرد آخر همه ما را به کشتن می‌دهد!»

خنجر از پشت

مهندس زیرک‌زاده علت مخالفت دکتر مصدق را چنین توجیه می‌کند:
«مصدق با تقاضای او برای باخبر ساختن مردم مخالفت کرده بود. او نقشه خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری بدهد...»

«اصرار دکتر مصدق از خبر ندادن به مردم به خوبی نشان می‌دهد که نمی‌خواست درگیری

روی دهد

«... شکی نیست که در روز ۲۸ مرداد دولت دکتر مصدق به سهولت می‌توانست کودتاچیان را

مغلوب سازد. می‌توان تصور کرد که فردای آن روز سیل تبریکها و تهنیت‌ها، عرض بندگی‌ها و وعده اطاعتها از گوشه و کنار مملکت به طرف خانه دکتر مصدق سرازیر می‌شد، ولی یک ماه بعد، دو یا چند ماه بود چه می‌شد؟

«... بدون تردید دکتر مصدق از تمام همکاران و یاران خود از آنچه در خفا می‌گذشت آگاه‌تر بود. از دسیسه‌های انگلیس، از فعالیت‌های سیا، کریمیت روزولت و شوارتسکف با خبر بود و چون از سقوط دولت خود مطمئن بود، برای حفظ آبروی ملت ایران بهتر خواست که دولت ملی ما با یک کودتای خارجی سرنگون شود تا با یک جنگ داخلی که می‌توانست رنگ ایرانی به خود بگیرد.

«اگر قرار بود خنجری از پشت موجب هلاکش شود بهتر آن که خنجر به دست خارجی بر پشتش فرود آید...»

روزنامه اطلاعات در ۲ چاپ

شماره ۸۱۶۶ روزنامه اطلاعات در روز یکشنبه ۲۵ مرداد ۳۲ متضمن ابلاغیه دولت در مورد کودتای اول که با شکست مواجه شد در ۱۲ صفحه ۲ بار به چاپ رسید. عناوین سایر مطالب صفحه اول روزنامه از این قرار بود:

* اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی، به موجب مراجعه به آراء عمومی با امضای دکتر مصدق، نخست‌وزیر انتشار یافت. در این اعلامیه وعده داده شده بود که انتخابات دوره هجدهم، پس از اصلاح قانون انتخابات و تقسیمات کشور «بزودی» انجام خواهد گرفت.

* فراکسیون‌های نهضت ملی و احزاب و اتحادیه‌های مختلف مردم را برای شرکت در میتینگ ساعت ۵ بعدازظهر در میدان بهارستان دعوت کرده بودند.

* رادیو لندن ساعت ۴ و نیم بعدازظهر خبر داد (در سرویس بین‌المللی خود) که شاه و ملکه ایران ساعت ۲ بعدازظهر از ایران وارد بغداد شدند. آنها از رامسر پرواز کرده بودند.

* طبق اظهار دکتر فاطمی سخنگوی دولت، در جلسه فوق‌العاده هیئت دولت که ساعت ۶ صبح در منزل دکتر مصدق تشکیل شده بود، اعلامیه اول دولت در ساعت ۶ و نیم تنظیم شد و ساعت ۷ به وسیله رادیو تهران به استحضار مردم رسید. اعلامیه دوم در مصاحبه سخنگوی دولت در اختیار خبرنگاران قرار گرفت.

* سرمقاله همان شب «باختر امروز» به قلم دکتر فاطمی درباره این کودتا بود.

* ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار توقیف شد.

* تعداد توقیف شدگان از شش هفت نفر متجاوز نبود.

- * سرلشکر زاهدی در خفا بسر می برد.
- * کودتا از طرف افراد و افسران گارد سلطنتی انجام گرفت.

در شماره بعد

جریان میتینگ عصر یکشنبه ۲۵ مرداد بطور مشروح در شماره روز ۲۶ مرداد اطلاعات به چاپ رسید. همچنین اخبار مربوط به تظاهرات در خیابانهای پایتخت.

شماره «کودتا»

شماره ۸۱۶۸ اطلاعات که عصر روز سه شنبه ۲۷ مرداد ۳۲ منتشر شد، آخرین شماره روزنامه قبل از کودتای دوم (۲۸ مرداد) و سقوط دولت دکتر مصدق بود. ضمناً آخرین شماره پیش از توقیف از طرف دولت بعدی به شمار می آمد که در دوران آزادی مطبوعات و بدون سانسور به چاپ رسید. شماره بعدی (۸۱۶۹) در تاریخ ۳۱ مرداد در زمان حکومت زاهدی انتشار یافت. مجدداً در ۴ شهریور در محاق تعطیل افتاد. بر اثر میانجیگری چند تن از دوستان متنفذ عباس مسعودی، در تاریخ دهم شهریور از روزنامه رفع توقیف شد و شماره ۸۱۷۴ اطلاعات عصر آن روز به دست خوانندگان رسید.

یادداشتهای مسعودی درباره هند که در روز سوم خرداد بر اثر مسافرتش به خارج قطع شد و انتشارش چندی به تعویق افتاد، از روز یکشنبه ۱۵ شهریور دنبال شد.

عناوین مطالب عمده صفحه اول شماره «کودتا» از این قرار بود:

- ۱- سرمقاله «کودتا» ۲- سرهنگ نصیری عامل کودتا پس از دستگیری گفت: دو دقیقه تأخیر سرهنگ خسروپناه نقشه کودتا را بر هم زد. ۳- جلسه فراکسیون نهضت ملی امروز در منزل نخست وزیر تشکیل شد. در همین جلسه موافقت شد برای انجام وظائف مقام سلطنت، شورایعالی سلطنتی تشکیل شود. ۴- شاه و ملکه با هواپیمای بی.او.ا.سی که عازم لندن بود، از بغداد حرکت کردند و در رم فرود آمدند. ۵- هندرسن، سفیر امریکا از بیروت با هواپیمای وابسته نظامی سفارت که از تهران برای انتقال او رفته بود به تهران بازگشت. سفیر امریکا ۲ ماه و ۱۷ روز پیش، یعنی دهم خرداد تهران را به عزم امریکا ترک گفته بود. ۶- ابوالقاسم امینی اظهار داشت: دوبار نخست وزیر گفت بیگانگان می خواهند شاه را وادار به کودتا کنند. ۷- دیشب تا مقارن نیمه شب تظاهراتی علیه دربار و له دکتر مصدق صورت گرفت. ۸- یادداشتهای سفر مصر با انتشار قسمت (۱۱) پایان یافت.

اقدامات دیر هنگام

با شکستی که در نتیجه هوشیاری و اقدامات به موقع رئیس دولت و سایر مقامات مسئول نصیب جمعی از افسران و سربازان گارد شاهنشاهی به سرکردگی سرهنگ نصیری شد، تمام سازمان طراحی و اجرای نقشه کودتا نیز فرو ریخت. کودتاگران که قصد داشتند با در دست گرفتن مراکز حساس و بازداشت افراد مؤثر حکومت، یک کودتای نظامی علیه دولت انجام دهند، عملیاتشان به کلی خنثی شد و در کمین نشستگان چنان عرصه را بر خود تنگ دیدند که کار به گریز از میدان رزم سیاسی کشید.

به دنبال اعلام نتیجه فراندمی که برای انحلال مجلس هفدهم صورت گرفته بود و اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان رأی مثبت داده بودند، روز ۲۵ مرداد طی اعلامیه‌ای انحلال مجلس به اطلاع مردم رسید.

سرن دسته‌ای که کودتا را طرح‌ریزی کرده بودند وقتی با خنثی شدن طرحشان، خود را در مخاطره قطعی دیدند، در صدد انتقال مرکز فعالیتشان به شهرستانها برآمدند. افسران مورد اتهام شرکت در کودتا دستگیر شدند و گارد شاهنشاهی، عامل اجرای نقشه کودتا، خلع سلاح شد.

در دهه آخر مرداد، یعنی کوتاه مدتی قبل از دو کودتا، اقدامات اساسی از لحاظ سیاست خارجی و در زمینه اقتصادی صورت گرفت، از جمله پس از بازگشت سفیر شوروی به تهران، ملاقات و مذاکراتی در سطح بالا میان ایران و شوروی، انجام شد. اعلامیه‌ای که در تهران و مسکو انتشار یافت حاکی از این بود که طرفین توافق نمودند که برای رفع کلیه اختلافات از قبیل مالی و حدودی و غیره، هیئت مختلطی مرکب از نمایندگان دو کشور ایران و اتحاد جماهیر شوروی در تهران تشکیل شود. مقدمات تهیه و انتشار این اعلامیه در جریان ملاقات و مذاکرات نخست‌وزیر و سفیر کبیر شوروی فراهم شد. وزیر خارجه، رئیس هیئت نمایندگی ایران و سفیر کبیر شوروی، رئیس هیئت نمایندگی شوروی در مذاکرات خواهند بود. از جمله مسائلی که توافق شده بود در دستور مذاکرات آینده ایران و شوروی قرار گیرد مسئله طلاهای ایران بود. مذاکرات برای رفع اختلافات مرزی و موافقت با اعزام هیئت مشترک به مرز قبل از طرح سایر مسائل شروع خواهد شد. مؤسسه بازرگانی شوروی در ایران نیز موافقت خود را با توسعه عملیات آن مؤسسه اعلام داشته بود.

* قرارداد خرید دو کارخانه نساجی که از طرف سازمان برنامه و دو کمپانی ایتالیائی امضا شده بود به کمیسیون تهاتر فروش نفت ارجاع شد تا از نظر تأدیه قیمت آن از محل دلارهای حاصل از فروش نفت موافقت شود.

* از اول شهریور برای کالاهای ضروری شروع به گشایش اعتبار خواهد شد. دولت از حیث

ذخیره ارزی هیچ گونه نگرانی ندارد.

* اللهیار صالح، سفیر ایران در واشنگتن با معاون وزارت خارجه امریکا مذاکره کرد. وی به خبرنگاران گفت: مذاکرات ایران و شوروی نباید موجب نگرانی دول غربی شود.

* اولین جلسه مذاکرات ایران و شوروی روز ۲۲ مرداد تشکیل یافت. نخست‌وزیر به یک خبرنگار هندی گفت: دولت شوروی می‌خواهد کلیه اختلافات خود را با ایران حل کند. دولت ایران نیز مایل نیست که اختلافات بین ایران و هیچ کشور دیگری ادامه یابد.

* دومین جلسه مذاکرات ایران و شوروی روز ۲۴ مرداد در وزارت امور خارجه تشکیل شد. موضوع مطالبات ایران از دولت شوروی، از جنبه حقوقی و قضائی امروز در کمیسیون مخصوص با حضور مشاورین نخست‌وزیر مورد مطالعه قرار گرفت.

* شرکت معاملات خارجی با نمایندگی‌های بازرگانی ژاپنی، ایتالیائی و شوروی چند موافقت‌نامه مبادله کالا منعقد کرده است (۲۴ مرداد)

این توافق‌ها در تقویت دولت و جریان امور کشور، بخصوص در زمینه اقتصادی اثرات قابل توجهی در آینده داشت. رویهم رفته محافل اقتصادی فعالیت‌های دولت مصدق را در زمینه اقتصاد بدون نفت می‌ستودند و عقیده داشتند که اگر حوادث و وقایع سیاسی مانع نشود، این روش به ثمر خواهد رسید.

ضمناً در جلساتی که در منزل نخست‌وزیر تشکیل شد و به علت خروج شاه از کشور، درباره شورای سلطنت مذاکراتی انجام گرفت، حتی ملاقات‌هایی که بعضی از شخصیت‌های معمر کشور از جمله علامه دهخدا در فاصله میان دو کودتا با نخست‌وزیر داشتند که گفته می‌شد در خصوص همین شوروی است.

پرونده‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زیان چپ‌روی‌ها

برخلاف آنچه دسته‌های چپ و سازمان‌هایی نمی‌خواستند دموکراسی بر مملکت حاکم شود و دنبال اجرای افکار دیگری بودند و سخن از برقراری جمهوری به میان می‌آوردند، دکتر مصدق که از جوانی مشروطه‌خواه بود، در مدت ۲۷ ماه حکومت خود با شاه از این جهت اختلاف داشت که معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت. او به هیچ وجه با اقدامات دسته‌چپی‌ها که توده‌ایها در رأس آنها قرار داشتند موافق نبود و دستور داده بود این گونه فعالیتها را سرکوب کنند.

اعمال ضد رژیم همین دسته‌ها و سازمانها بود که مردم را در آن روزهای بحرانی دچار وحشت و هراس کرده بود. ملتی که در طول نخست‌وزیری دکتر مصدق، دمی از حمایت و

پشتیبانی او غافل نمی شد و از نثار جان و مال در راه پیشبرد مقاصد و هدفهای او دریغ نداشت، در آخرین مرحله پا واپس کشید و با ترس و واهمه، شاهد و ناظر عملیات براندازی دلخواه دشمنان ماند و از جای نجنبید. والا مبارزه با یک مشت افراد جیره خوار و بی مسلک و قلع و قمع کردن آنان چندان دشوار نبود. بی تردید تندروی دکتر فاطمی، چه در نطق هایش و چه در مقالاتش روی افکار عمومی تأثیر گذاشت. ضمناً در داخل حزب ایران و افراطی های نیروی سوم نیز زمزمه جمهوری به گوش می رسید.

مخالفان و گردانندگان دستگاه براندازی دولت ملی ضمن همه فعالیت های برنامه ریزی شده متن فرمان نخست وزیر فضل اله زاهدی را که تاریخ ۲۲ مرداد داشت تکثیر کرده بودند و در شهر پخش شده بود. این خبر را خبرگزاری های خارجی، از جمله آسوشیتد پرس نیز مخابره کرده بودند.

سابقه توطئه

از همان زمان که دشمن چیره شد و حکومت ملی دکتر مصدق جای خود را به دولت کودتا داد، اقدامات و تحقیقاتی برای پی بردن به علل و جهاتی که این دگرگونی را پایه ریزی کرد، آغاز شد. محققان، نویسندگان و روزنامه نگاران بسیاری در این تحقیقات و برای کشف رازها شرکت جستند و به تدریج مقاله ها، کتابها و رساله های متعددی انتشار یافت. البته با ادامه رژیم کودتا، بیشتر این روشنگریها از جانب خارجیان صورت گرفت. اما از آغاز انقلاب، از یک طرف با ترجمه این آثار پرده از روی اسرار توطئه کنار رفت، از طرف دیگر نویسندگان و محققان جستجوگر ایرانی به تجزیه و تحلیل مقدمات و رویدادهای از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ پرداختند. در نتیجه، هم حقایق امر کاملاً روشن شد، هم اشتباهات و یا غرض ورزیهای پژوهشگران خارجی مورد بحث و نقد قرار گرفت و با ذکر دلیل و توضیح مبتنی بر اسناد و مدارک موجود در آرشیوها و بایگانی های منابع رسمی، ادعاهای دروغ و روایات ساخته و پرداخته مغزهای علیل رد و تکذیب شد. از جمله فعالان در این رشته می توان از دکتر انور خامه ای و بابک امیرخسروی نام برد که به روشن کردن نکات تاریک این قضایا، بطور مستند، پرداخته اند. در اینجا از روی اسنادی که به دست آمده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، به ریشه و سابقه توطئه و کودتای ۲۵ مرداد و عواقب آن بطور خلاصه اشاره می شود.

دولت های بریتانیا و امریکا، وقتی از طریق دیپلماسی و مذاکره موفق نشدند دولت و ملتی را که صنعت نفت خود را ملی کرده بودند به سازش بکشانند، به قصد براندازی حکومت ملی دکتر مصدق از طریق کودتا وارد اقدام شدند. مذاکرات و ملاقات های بسیاری میان نمایندگان سطح بالا و عمال دو کشور جریان یافت و چون آتش بریتانیا برای سرنگونی دولت دکتر مصدق

تندتر بود، به وسیله مأمور سری زبردستی به نام «وودهاوس» که همه کاره بود طرحی برای براندازی به نام «عملیات چکمه» تهیه دید. این شخص در سال ۱۳۳۰ سفری به تهران انجام داد و با به دست گرفتن رهبری عملیات، اقداماتی را هم آغاز کرد. اما با قطع رابطه دیپلماتیک با انگلیس، ناچار شد ایران را ترک گوید. اما دنباله فعالیت را رها نکرد.

ظاهراً دولت امریکا با آنکه با طرح «وودهاوس» موافقت داشت، لیکن حاضر نبود تا امیدی به حصول موافقت از طریق مذاکره هست در اجرای آن شرکت و همکاری کند. بخصوص در زمان حکومت «ترومن» که «دین آچسن» وزیر خارجه بود، به مباحثات و مذاکره با دولت ایران تمایلاتی از خود نشان می داد. بعد که جمهوریخواهان با کاندیدا کردن «ایزنهاور» سر رشته امور را به دست گرفتند و «جان فوستر دالس» به وزارت خارجه و برادرش «آلن دالس» به ریاست «سیا» منصوب شدند، بیشتر به طرح براندازی پیشنهادی انگلیس روی خوش نشان دادند. حتی پس از آنکه آخرین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس از طرف دکتر مصدق رد شد (اسفند سال ۳۱) نه تنها با همکاری و شرکت در عملیات براندازی موافقت کردند، بلکه به نوبه خود به فکر تهیه و طرح نقشه دیگری افتادند و حاصل مطالعات آنها به شکل طرحی به نام «آجکس» پایه گذاری شد. این طرح همان بود که «کرمیت روزولت» نماینده سیا در بیروت مأموریت اجرای آن را یافت و سرهنگ نعمت اله نصیری با گروهی از افسران و سربازان گارد شاهنشاهی انجام دادن آن را به عهده گرفتند. منتهی با ابراز اطلاعاتی که قبل از اجرا به دست آمده بود و به دنبال آن اقدامات به موقع شخص دکتر مصدق و یارانش طرح براندازی در نطفه خفه شد. افسوس که عوامل این توطئه بطور کامل سرکوب نشدند و بلائی که رسیده بود به خیر نگذشت.

حمله به اطلاعات

انتشار مقاله «کودتا» در روزنامه روز ۲۷ مرداد و جبهه گرفتن در برابر کودتاگران و طرفداری روزنامه از حکومت دکتر مصدق باعث شد که روز ۲۸ مرداد، دار و دسته ضد مصدق، جزء نقاطی که مورد حمله و تاراج قرار دادند، به مؤسسه اطلاعات نیز حمله ور شدند. آن روز نه تنها اعضای تحریریه روزنامه، بلکه تمام کارمندان اداری و کارگران قسمتهای فنی، از صبح زود مانند روزهای عادی در سرکار خود حاضر شدند و به تهیه و تنظیم مطالب روز می پرداختند و کارهای فنی و اداری را طبق معمول انجام می دادند. اما ناگهان جمعیتی نه چندان انبوه، با چوب و چماق از در بزرگ مؤسسه داخل شدند و فریاد «جاوید شاه» و «مرگ بر مصدق» کشان، به هر چه در سر راه خود می یافتند ضربه وارد می آوردند.

پیش از آنکه خیل تظاهرکنندگان افسارگسیخته به داخل ساختمان روزنامه راه یابند، مسئول

صفحه‌بندی روزنامه که جوان پرشوری بود، از روی کمال علاقه و صمیمیت، هراسان به سراغ من آمد و هشدار داد که طبق اطلاع او، از ناحیه بازار با ساطور حرکت کرده‌اند تا سزای نویسنده مقاله «کودتا» را کف دستش بگذارند. آنگاه مرا تشجیع کرد که بدون فوت وقت، خود را از معرکه بدر برم.

دو سه نفر از همکاران نزدیکم در هیئت تحریریه که در آن لحظه با من بودند، با او همصدا شدند، بازویم را گرفتند و مرا کشان کشان از اتاق هیئت تحریریه خارج کردند. به محوطه مؤسسه که رسیدیم، به طلایه‌داران جمعیت مهاجم برخوردیم. آنان همچنان عربده‌کنان «جاوید شاه، مرگ بر مصدق» دم گرفته بودند، در حالی که چوب و چماق‌هایشان را به این در و آن در می‌زدند، مقداری کاغذ و روزنامه باطله را که در سر راه خود جمع کرده بودند به کام آتش سپردند. کارمندان و کارگران که وضع را دگرگون دیدند، کار خود را رها کردند و با هول و هراس، از گوشه و کنار سعی می‌کردند خود را از معرکه بدر برند.

در همین اثنا یکی از خبرنگاران، روی تعصب شغلی و علاقه‌ای که به حفظ من در برابر پیش‌آمدها و جریانهای آینده داشت، با مراجعه به شعبه تصحیح، لوله اخبار روز ۲۷ مرداد را گرفته و سعی کرده بود از میان اوراق مربوط به مطالب آن شماره، مقاله «کودتا» را که به خط من بود بیرون آورد و در اختیار من قرار دهد. ولی با کمال تعجب متوجه شده بود که اصل آن مقاله در میان مطالب دیگر وجود ندارد. این نکته را پیش از آنکه دسته‌جمعی محوطه روزنامه را ترک کنیم با اظهار تأسف بسیار به اطلاع من رسانید. از آن زمان بیشتر خود را در مخاطره دیدم، ولی کاری از کسی ساخته نبود. هرگز فراموش نمی‌کنم وقتی به اتفاق دو همکار جوانی که همواره یار وفادار من در هیئت تحریریه بودند و در اداره مأمور تحریری روزنامه شرکت مؤثر داشتند از محوطه مؤسسه خارج شدیم، در پی محل امنی می‌گشتیم تا رفع خطر کنیم. از خاطر من گذشت که دکتر سیدمحمدتقی مصطفوی، یکی از دوستان بزرگوaram، در همان نزدیکی، یعنی در موزه ایران باستان سمت ریاست دارد و بهتر از آن محل جایی نمی‌توان برای پناه بردن سراغ گرفت. با موافقت همراهانم به موزه رفتیم و در دفتر کار جناب مصطفوی، واقعاً آرامش خود را باز یافتیم. ضمناً از مصاحبت شیرین او نیز برخوردار شدیم. این هم از برکات دوستی!

طرفداری از حکومت دکتر مصدق و انتشار مقاله «کودتا» باعث شد که از ۲۸ مرداد اطلاعات به توقیف درآید.

عباس مسعودی که روز ۲۹ مرداد از سفر سوئیس بازگشت، مستقیم از فرودگاه به مؤسسه آمد و عرق‌ریزان و نگران در دفتر کار خود حضور یافت. بلافاصله به اقداماتی برای رفع توقیف روزنامه پرداخت. اما چند روزی طول کشید تا با کمک دوستان متنفذش توانست موافقت

زاهدی را با تجدید انتشار روزنامه جلب کند.

راز سریمهر

هویت نویسنده سرمقاله «کودتا» فاش نشد! اما مخالفان مسعودی و کسانی که با او به هر علتی اختلاف داشتند، از آن به بعد هر وقت موقع را مقتضی می‌دیدند، نوشتن آن مقاله را بهانه قرار می‌دادند و بر او می‌تاختند.

برای مصون ماندن از زیانهای احتمالی ناشی از نوشتن مقاله «کودتا» بخصوص در ایامی که تنور بحث درباره آن گرم بود، تا چندی پس از ۲۸ مرداد، با یکی از خویشاوندان نزدیک که در بین اصناف به طرفداری از مصدق شهره بود، شبها به خانه خودمان نمی‌رفتیم و در منزل یکی از منسوبان بیتوته می‌کردیم تا آنها از آسیا بریزد و گذشت زمان گرد فراموشی بر خاطره مسائل مربوط به آن روزها بیفتد.

اما تا سالها بعد، حتی تا پایان زندگی مسعودی، سرمقاله «کودتا» بهانه و دستاویز خوبی برای مخالفانش بود. هر زمان قافیه بر آنها تنگ می‌شد، ارتکاب این «گناه» را به رخ او بکشند. اما او هرگز در مقام تکذیب این نسبتی که به او داده می‌شد برنیامد. نه چیزی گفت و نه چیزی نوشت، حتی یک بار هم از من توضیح نخواست که اساساً چه شد چنین سرمقاله‌ای نوشته شد، تا چه رسد به اینکه از بابت رویه اطلاعات در غیبت خودش خرده بر من بگیرد. او از زمان مسافرت دکتر مصدق به امریکا و سازمان ملل که در شورای امنیت به قضیه ملی شدن صنعت نفت رسیدگی می‌شد، با نخست‌وزیر ارتباط نزدیکی برقرار ساخت. بطوریکه حتی خزانه‌داری هیئت را به عهده گرفت، گرچه او جزء هیئت مطبوعاتی همراه نخست‌وزیر بود، نه عضو هیئت رسمی. هنگام ترک تهران به عزم سوئیس نیز به من اختیار تام و آزادی عمل داد تا مانند گذشته هر چه را در جهت موافقت با دولت و طرفداری از شخص دکتر مصدق لازم و مفید تشخیص دادم، در روزنامه اعمال کنم.

خلاصه تا قبل از قلمی شدن این خاطره، داستان سرمقاله «کودتا» چون «رازی سریمهر» ناگفته باقی مانده بود.